شرح فقره‌ی «إن قيل كان فعلى تأويل أزلية الوجود»

- استعمال کان تامه در مورد خداوند متعال
- ترادف کلمه‌ی «تاویل» با «تفسیر» در تفاسیر متقدم
- اشتقاق کلمه‌ی «ازل» از «لم یزلی»
- نفی هلیه‌ی بسیطه و مرکبه در مخلوقات از خداوند متعال

استعمال کان تامه در مورد خداوند متعال

در صفحه‌ی هفتاد و سوم بودیم. حضرت علیه السلام فرمودند:

> «إن قيل كان فعلى تأويل أزلية الوجود ، وإن قيل : لم يزل فعلى تأويل نفي العدم فسبحانه وتعالى عن قول من عبد سواه واتخذ إلها غيره علوا كبيراً»[1].

«**إن قيل كان فعلى تأويل أزلية الوجود، وإن قيل: لم يزل فعلى تأويل نفي العدم**»؛ تقریباً از این جمله صحبت شد. خلاصه‌ی جمله این می‌شود: «**ان قیل کان**»؛ اگر راجع به خدای متعال «کان» به کار ببریم، ظاهراً منظور از «کان» در اینجا، کان تامه است، نه کان ناقصه. چرا؟؛ به‌خاطر این‌که می‌فرمایند: «ازلیة الوجود». چون حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «فعلی تاویل ازلیة الوجود» معلوم می‌شود که کان، کان وجودی است؛ نه کان ناقصه که برای هلیه‌ی مرکبه است. «اشتدّ النزاع فکان قتل زید». این کان، کان تامه است. کان، یعنی وقع، وجد، موجود شد.

خُب، منظور از «کان» که حضرت علیه السلام به کار می‌برند، چیست؟ «کان اللّه و لم یکن معه شیء»، این کان ولو می‌تواند ناقصه هم به کار برود، وجه تام هم دارد. «کان اللّه»، کان تامه است، به‌معنای اصل ثبوت و موجودیت است. نه به‌معنای مرکبه.

«**إن قيل كان**»؛ وقتی برای خداوند کان به کار می‌بری، کان تامه به کار ببریم، «**فعلى تأويل أزلية الوجود**»؛ با آن ماضویتش نمی‌خواهیم وجودی در ظرف زمان ماضی برای او ثابت کنیم. این جور نمی‌خواهیم. «کان اللّه» به این معنا نیست که یک ظرف ماضیای دارد که وجود در آن کان تامه باشد. بلکه « علی تاویل» است.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج 1، ص ۷۳.

ترادف کلمه‌ی «تاویل» با «تفسیر» در تفاسیر متقدم

کلمه‌ی «تاویل»، کلمه‌ای است که کاربرد متفاوت و وسیعی دارد. در خیلی از کتاب‌های قدیمی که الآن بین ما مهجور شده است، «تاویل» را دقیقاً مرادف با تفسیر به کار برده‌اند. «تاویل» به‌معنای تفسیر است. «قال اهل التاویل» یعنی اهل التفسیر. مفسّر داشتیم، قاری داشتیم، نُحات داشتیم، اهل التاویل داشتیم. اهل التاویل یعنی اهل التفسیر. این تاویلاتی که در قرن‌های بعدی آمده و می‌گفتند باطن قرآن است، اصلاً آن‌ها در ذهنشان نیامده بود. مثلاً طبری در سال سیصد و ده وفات کرده است؛ عمده‌ی عمر او در قرن سوم بوده است. مفصل در تفسیر طبری این عبارت آمده است: «قال اهل التاویل». تاویل به‌معنای تفسیر است. اسم خود کتابش هم «جامع البیان عن تاویل آی القرآن» است. «تاویل» یعنی تفسیر. این کاربرد وسیعی داشته است. اگر جمع‌آوری کنید، می‌بینید. اصلاً از یک زمانی به بعد، «تاویل» به‌معنای باطن به کار برده شد و الا به کار نمی‌رفت.

شاگرد: مقصود از «تاویل» در آیه‌ی «هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأۡوِيلَهُۥ» چیست؟[1]

استاد: در آیات شریفه، کلمه‌ی «تاویل» هست و چند کاربرد دارد. این‌که «تاویل» در آیات یک معنا است یا چند معنا است، خودش بحث تفسیری نسبتاً سنگینی دارد. «تَأۡوِيلُ رُءۡيَٰيَ». «فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ»[2] خودش بحث مفصلی است.

در اینجا تاویل با معنای تفسیر یکی است. ولی تفسیری که به‌معنای «أول»، «مآل» است. «تاویل»، «اوّله» یعنی به مبدأ آن و به آن معنای اصلی در مرام متکلم برگردانی‌مش. «اوّله» یعنی «ارجعه الی مآله، الی اوله». مآل کلام و اصل کار کلام کجا است؟ نقطه‌ای که کلام آغاز شده است. آن جا کجا بوده؟ قصد متکلم. لذا تاویل الکلام، مثل امروز می‌گویند تفسیر متن و هرمونوتیک است. تاویل یعنی هرمونوتیک مؤلف محور. می‌خواهیم ببینیم اصل این کلام می‌خواسته چه بگوید. تفسیر پرده برداشتن است. «فسّره»، پرده برداشتن از نقاب وجه کلام است که مراد متکلم پشت آن مخفی است.

---

[1]. الاعراف، آیه‌ی ۵۳.

[2]. آل عمران، آیه‌ی۷.

اشتقاق کلمه‌ی «ازل» از «لم یزلی»

«ان قیل کان»؛ مقصود از کان چیست؟ زمان ماضی نیست؛ مآل اصلی آن، ازلیّة الوجود است. در کلمه‌ی «ازلیت»، لغویین مطالب خوبی داشتند. جلسه‌ی قبل هم بحث شد. حاصلش این شد: «ازل» واژه‌ای است که آخرین مفرد مشتق از یک سلسله‌ی طولی اشتقاق اعظم است. آن طوری که لغویین گفته‌اند، اصل آن «لم یزل» بوده است. «لم یزل» ترکیبی از «زال، یزول» بوده است و با «لم» فعل ماضی شده است. «لم» بر سر فعل مضارع درآمده و معنای ماضی به آن داده است. «لم یزل» بعد منسوب شده است، وقتی منسوب شده، «لم» آن افتاده و شده است: «یزلی». بعد مثل سایر مواردی که «یاء» قلب به «الف» می‌شده، شده است: «ازلی». بنابراین «ازلی»، در سلسله‌ی اشتقاق مقدم است بر «ازل». اول «ازلی» داشتیم، بعد کم‌کم که «ازلی» زیاد کاربرد پیدا کرد، از آن واژه‌ی «ازل» مشتق شده است. «ازل» به‌معنای همیشگی در ماضی است. به نظر، این معنای خیلی خوبی می‌آید. لذا شاهد این معنا این است: اگر شما ارتجالا بخواهید خدای ازلی و ابدی بگویید، می‌گویید: «ازلیٌّ». این ازلی یعنی نسبت را برای توصیف مقوم کار می‌گیرید و لذا «ازلی» اول کاربرد داشته است. چون منسوب آن را از «لم یزل» درست کردید و شده است: «ازلی». «ازلی» اصل است. نه اینکه ما «ازل» را برداشته‌ایم و آن را منسوب کرده‌ایم. بر خلاف آنچه که به ذهن می‌آید. این نکته مهم لغویین بود. منسوب «بصره»، «بصری» می‌شود. اصل بصره است و منسوب بعد از آن آمده است. در اینجا درست برعکس است. یعنی اول «ازلی» بوده است و بعد، از «ازلی»، «ازل» پدید آمده است. «ازل» کلمه‌ی اخیره‌ی سلسله‌ی اشتقاق است. این نکته‌ی خیلی لطیف و خوبی است. یعنی اینجا، برعکس همه‌ی موارد است. سؤال امتحانی است: یک جایی داریم که منسوب اصل باشد و غیر منسوب از او اخذ شده باشد؟ بله؛ کلمه‌ی «ازل». «ازلی» اصل است و «ازل» از آن اشتقاق شده است.

خدا رحمت کند آیت اللّه کازرونی رضوان‌اللّه‌علیه را. می‌گفتند: انسان دو دفتری است. خیلی هم قشنگ و زیبا توضیح می‌دادند. انسان دو دفتری است؛ یعنی یک دفتر برای خودش و منافع خودش و محاسبات خودش دارد، یک دفتر هم برای محاسبه‌ی دیگران دارد. لذا حضرت علیه السلام فرمودند: «ثَالِثُ اثْنَيْنِ مَا تَطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُوَاسَاةُ لِلْأَخِ فِي مَالِهِ وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ»[1]؛ «انصاف الناس لنفسه» به همین معنا است. یعنی انسان از دو دفتری در بیاید. خدا رحمتشان کند. من زیاد یادشان می‌کنم. خیلی ملیح می‌فرمودند. منزلشان در خیابان امیرچخماق یزد بود. یک سکو داشت؛ می‌گفتند: من دم منزلمان روی سکو نشسته‌ام. زن مردم، خواهر مردم، می‌آید و در می‌شود، من هم نگاهشان می‌کنم. می‌گویم من که قصد بدی ندارم. دیگر نگاه هست و افتاده است. این دفتر برای خودم است. اما زن من، خواهر من، مادر من دارد از اینجا در می‌شود و می‌بینم دیگری زل زده است. می‌گویم چرا به زن مردم نگاه می‌کنی؟! به او می‌گویم چرا به زن مردم نگاه می‌کنی! اما برای خودم نه! این مثالی از ایشان بود برای دو دفتری. خودم نگاه می‌کنم عادی است، او که نگاه می‌کند ناراحت می‌شوم. یک دفتری برای او دارم و یک دفتری برای خودم.

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۹۰، ص ۱۵۱.

نفی هلیه‌ی بسیطه و مرکبه در مخلوقات از خداوند متعال

«**وإن قيل: لم يزل فعلي تأويل نفي العدم**»؛ لذا عرض کردم «لم یزل» خیلی جالب می‌شود. در جمله مقابله ماضی و گذشته نیست. بلکه دقیقاً اول حضرت علیه السلام فرمودند: اگر برای خداوند کان تامه به کار ببری، معنایش این است که وجودش ازلی است؛ نه اینکه ظرف ماضویت برای کان تامه او منظور باشد. بعد هم وقتی فرمودند: «ازلیة الوجود» باز سراغ وجودش رفتند. گفتند وقتی هم می‌گویی‌م: «لم یزل موجودا، فعلی تاویل نفی العدم»؛ می‌خواهی‌م فقط عدم را از او نفی کنی‌م. نمی‌خواهی‌م یک وصف ثبوتی را برای او اثبات کنی‌م که دوباره برگردد و یک جور هلیه‌ی بسیطه مخلوقی شود؛ هلیه‌ی مرکبه یا هلیه‌ی بسیطه. «تاویل نفی العدم» یعنی وقتی برای خداوند متعال هلیه‌ی بسیطه به کار می‌بری‌م، بازگشت آن به هلیه‌ی بسیطه تشبیه‌ی در مخلوقات نیست. چرا؟؛ چون در تمام هیاکل عالم امکان، هر کجا شما هلیه‌ی بسیطه به کار ببری‌د، زوج مرکبی از ماهیت و وجود است. ولی در خدای متعال نفی نفی، اثبات می‌شود. اما این معلوم نیست. بلکه لازمه‌ی نفی نفی، اثبات است. آن هم اثباتی که در ما نحن فیه راجع به خداوند متعال است اثبات و توصیف به‌معنای مخلوقین نیست. «لاوجود الصفة». از تحف العقول خطبه را خواندم.